

— احمد مهدوی دامغانی

یادداشت‌هایی درباره تاریخ بغداد

۸-۳

— درباره تاریخ بغداد

احمد مهدوی دامغانی

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر، به ارائه دو یادداشت پیرامون تاریخ بغداد اقدام نموده است و بررسی‌های تازه درباره مطالبی در تاریخ بغداد دست‌یازیده است.

کلیدواژه: تاریخ بغداد، تاریخ پژوهی.

— Regarding History of Baghdad

By: Ahmad Mahdavi Dāghāni

Abstract: The author of this article has presented two notes on the history of Baghdad. Besides, he has carried out some new research on some issues in the history of Baghdad.

Key words: history of Baghdad, historical study.

— حول تاریخ بغداد

أحمد مهدوي دامغانی

يقدم الكاتب في المقال الحالي خاطرتين حول تاريخ بغداد، مشيراً في سياق ذلك إلى البحوث الجديدة حول بعض المطالب في تاريخ بغداد.

المفردات الأساسية: تاريخ بغداد، البحث التاريخي.

یادداشت‌هایی درباره تاریخ بغداد

— احمد مهدوی دامغانی

چندی پیش که جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای مهدوی‌راد - دامت برکاتُهم وإفاضتُهم - ، بنا بر محبتی که به بنده ابراز می‌فرمایند، شماره‌ای از مجله گرامی و بسیار سودمند «آینه پژوهش» را برای این بنده با «ای میل» مرحمت فرموده بودند و این بنده در مقام تقدیر از مقاله فاضل ارجمند آقای ذکاوتی قراگوزلو که سال‌هاست از نوشته‌هایشان بهره می‌برم، درباره مطالبی که از تاریخ بغداد خطیب بغدادی انتخاب کرده بودند، چند کلمه‌ای به حضور آقای مهدوی‌راد عرض کردم که ضمن آن به عرض ایشان رساندم که افسوس می‌خورم که سال‌هاست من در اوراق پیش و پس هر مجلد از بسیاری از کتاب‌های مشهور مثل الأغانی، تاریخ بغداد، طبقات الشافعیة سبکی، سیر أعلام النبلاء ذهبی، الإصابة ابن حجر رحمته الله، حلیة الأولیاء اَبی نُعیم و بسیاری از دیگر کتاب‌ها یادداشت برداری‌هایی کرده‌ام و نمی‌دانم این کتاب‌ها به دست چه کسانی خواهد افتاد و کاش بتوانم در این چند روزه آخر عمرم از این کار خوب آقای ذکاوتی سرمشق بگیرم و پیروی کنم. حضرت آقای مهدوی‌راد و آقازاده محترم ایشان که دست‌اندکار ترتیب و تنظیم آن مجله هستند، مخلص را بر این نیت تشویق فرمودند، ولی بدبختانه و به قول آن بدهکاری که به طلبکارش گفت: «دو سال است که از شما می‌خواهم لطفاً شش ماه به من مهلت و فرصت دهید و شما این استهمال مرا نادیده می‌گیرید و کوفرت؟»

حالا بنده هم عرض می‌کنم ای جناب آقای اسماعیل مهدوی‌راد، قربانت گردم، کوفرت؟

ولی از آنجا که اخیراً جناب عالی یا به امر والد معظمتان و یا به ابتکار خودتان، اخیراً توسط این جوان فاضل منتتبع که روش و طرز کار ادبی‌اش مرا به یاد ایام جوانی‌ام می‌اندازد، یعنی آقای سهیل یاری سلمة الله تعالی، امر فرموده‌اید که چیزی عرض کنم، لذا در مقام اجابت امرتان دو یادداشتی که موضوع آن، موازی و مشابه همان دو مطلبی است که آقای ذکاوتی حفظه الله تعالی آن را از تاریخ بغداد نقل فرموده بودند، به عرض خوانندگان محترم و ارجمند مجله معتبر و مفید «آینه پژوهش» می‌رسانم و امیدوارم که ان شاء الله انتشار مقالات آقای ذکاوتی قراگوزلو به نحوی که مقاله اخیرشان به آن پرداخته است، ادامه یابد و خدای نخواستہ نه خود ایشان و نه دیگری مبدا مبادا فکر کند که این حقیر ناچیز پیرانه سرو آخر عمری در مقام معارضه یا خودنمایی هستم. این باب را برای خودم که دیگر حالا در نودویک سالگی از تدریس و تحریر مطالب مفصل و تحقیق و تحشیه متون بازمانده‌ام به صورت «اشتغالکی علمی» باز کنم تا شوق نوشتن را در خود زنده نگهدارم و از زینت و توفیق خدمت به فرهنگ اسلامی عاطل و بی‌بهره نمانم.

و مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّوَكُّلُ.

در پیرو مطلب ششمین که آقای ذکاوتی یادداشت فرموده بود، عرض می‌کنم:

۱. حضرت سید مرتضی علم‌الهدی (رض) در عُرُر و دُرُر (آمالی)، ضمن فصلی که درباره «زنادقه»ی قرن دوم بیان می‌فرماید، چنین می‌گوید:

یکی از این زندیقان عبدالکریم بن ابی العوجاء است و هنگامی که محمد بن سلیمان بن علی عباسی او را دستگیر کرد و فرمان به قتلش داد به او گفت: «حال که مرا می‌کشید، بدانید که من چهار هزار حدیث که

همه آن ساخته و پرداخته خودم است و دروغ در میان احادیث شما گنجانده‌ام.^۱

بنده، مهدوی اضافه می‌کند که چند نفر از مشاهیر نیز به جعل و وضع حدیث متهم‌اند، از جمله همان مُقَاتِل بن سلیمان خراسانی که ابن حَجَر (رض) می‌فرماید: «كَذَّبُوهُ وَهَجَرُوهُ» (تقریب، ص ۵۴۵) و نزد ما شیعیان أَبُوهُرَيْرَةَ صحابی. والله أعلم.

۲. حالا مطلبی را درباره حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - و در پیرو دومین یادداشت آقای ذکاوتی به عرض برسانم که خوانندگان گرامی هر کس به سلیقه و نظر خود هر برداشت و استنتاجی که می‌خواهد از آن برگیرد و پیش از نقل مطلب باید عرض کنم که این مطلب را از کتاب مُسْتَطَاب «عُيُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ» تألیف شریف حضرت ثِقَّة الْمُحَدِّثِينَ شیخ صدوق ابن بابویه - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نقل می‌کنم. در عُلُوِّ مقام و عظمت شخصیت حضرت صدوق همین بس که مورد اتفاق فرقه ناجیه - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - است که: «مُرْسَلَات» شیخ صدوق در حکم «مُسَدَّات» است. با این همه صدوق (رض) این حکایت یا روایت را مسنداً چنین روایت می‌فرماید:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ اِحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِيِّ وَالْحُسَيْنُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ تَاتَانَةَ... عَنْ سُفْيَانَ بْنِ نِزَارٍ قَالَ:

روزی، به خدمتگزاری، بالای سرمأمون ایستاده بودم که گفت: آیا می‌دانید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ همگان گفتند: سوگند به خدای که نمی‌دانیم. گفت: پدرم، رشید، تشیع را به من آموخت (یاد داد). گفتند: چگونه چنین بود در حالی که رشید افرادی از اهل بیت را کشت؟ مأمون گفت: او آنان را به خاطر پادشاهی و سلطنت خود می‌کشت؛ چرا که: «الْمُلْكُ عَقِيمٌ»! و سپس در طول این روایت مأمون حکایت می‌کند که چگونه در سفری که در خدمت پدرش به حج بیت الله مشرف شده بود، چون به مدینه تشرّف حاصل کردند، هارون به حاجبان گفت: هیچ کس از فرزندان مهاجر و انصار و بنی هاشم نزد من نیاید، مگر اینکه نام پدر و نیاکان خود را بگوید. از این روی هر که شرفیاب می‌شد، می‌گفت: فلان پسر فلانم و نوه فلان مرد هاشمی یا فُرشی یا مهاجر یا از انصارم که هارون با مراعات نسبت و شرافت و مقام و مرتبه او، از پنج هزار تا دویست دینار به او می‌بخشید ...

یک روز که من در خدمت پدر ایستاده بودم، فَضْل بن رَبِيع، پیشکار و رئیس دربار، شرفیاب شد و به عرض رساند که مردی به دیدار امیر آمده است که می‌گوید: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام است. پدرم به من و دیگرانی که در خدمتش بودند، فرمود: مواظب باشید و رسم ادب را نگهدارید و به حاجب فرمان داد که آن حضرت را با احترام فراوان همراهی کند تا بر همین بساط و فرش که خودم بر آن نشسته‌ام قدم گذارد و ما همچنان منتظر تشریف‌فرمایی او ایستاده بودیم که پیرمردی گوژپشت که روشن بود که عبادت او را فرسوده ساخته و در پیشانی و بینی او ساییدگی و خراشی که حاکی از سجده‌های طولانی بود،^۳ مشهود بود و تا رشید را دید خواست که از الاغی که بر آن سوار بود، پیاده شود که رشید فریاد کشید: نه نه ... به خدا که پای جُزیر همین بساز مگذارید و حاجبان، آن جناب را از اینکه پیاده شود، بازداشتند. ما همه آن جناب را با نهایت احترام و بزرگداشت می‌نگریستیم و ایشان هم چنان

۱. الأُمّالی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. و از جمله رجال این حدیث: علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن موسی الْمُتَوَكِّل اند که اینان همه: قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى نِزْدَ رِوَايَةِ مَذْكَورِنْدِ وَدِرْبَارَةَ هَمَّةُ اِبْنِ زُوَاتِ دِرْ پَايَانِ عَرَايِضِمْ بِه مَعْرُفِي خَوَاصِمْ بِرِدَاخْتِ.

۳. در زیارت حضرت موسی بن جعفر. علیهما السلام. چنین آمده است: خَلِيفَ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالضَّرَاعَاتِ الْكَثِيرَةِ.

سواره در حالی که حاجبان و دولت مردان در دو طرف ایشان قرار داشتند به ما نزدیک می‌شدند تا به همان فرش و بساط رسیدند و هارون برخاست و از آن حضرت استقبال کرد تا انتهای بساط در معیت ایشان بود و صورت و دو دیده مبارک ایشان را بوسید و دستشان را گرفت به صدر مجلس آورد و هر دو کنار هم نشستند و هارون به تمام معنی متوجه ایشان بود و شروع به سخن گفتن و احوال‌پرسی کردن از ایشان کرد ...

بنده مهدوی قصد ترجمه همه روایت را ندارد و به اختصار عرض می‌کند که هارون مذاکرات بسیار مفصل و دوستانه و به همه معانی به صورت ظاهر صمیمانه! با ایشان می‌داشت و حضرتشان را با عنوان «پسرعمو» مخاطب قرار می‌داد و حضرت امام به ایشان نصایح و ارشاداتی فرمودند و چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخاستند که سوار شوند هارون نیز برخاست و سروصورت و چشمان ایشان را بوسید و سپس به من و به امین و مؤتمن رو کرد و گفت: عبدالله و محمد و ابراهیم^۲ جلوتر از عمو و سرورتان بروید و برای حضرتشان رکاب بگیرید و لباسشان را بر مرکب مرتب سازید و تا خانه ایشان در خدمتشان باشید ... و ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به رازداری و آهستگی به من مژده خلافت داد و فرمود: چون نوبت به تو رسید و تو مالک آن منصب شدی، به فرزندانم نیکی کن ...

چون هنگام حرکت و ترک مدینه رسید، پدرم دویست دینار توسط فضل بن ربیع برای ایشان در کیسه سیاهی تقدیم کرد و به او گفت به ایشان عرض کن هارون می‌گوید که این ایام تنگدستم و این شاء الله پس از این بیش از این خدمت خواهم کرد.

من به پدر عرض کردم که یا امیرالمؤمنین به فرزندان مهاجران و انصار و همه قُرشیان و بنی هاشم و به کسانی که حسب و نسب ایشان را به درستی نمی‌شناختید پنج هزار دینار و کمتر از آن مرحمت می‌فرمایید، ولی به موسی بن جعفر با همه احترام و اجلال و بزرگداشتی که از ایشان فرمودید فقط دویست دینار می‌دهید؟! یعنی کمترین وجهی که به کسی داده‌اید. پدرم گفت: ساکت باش و بدان اگر من آنچه را که لازمه شأن و مقام موسی بن جعفر است به ایشان تقدیم می‌کردم از اینکه فردا صد هزار شمشیر به دست که همه از شیعیان و دوستان ایشان اند در برابرم قیام کنند در امان نیستم. هر چه این مرد و خاندانش تنگ دست‌تر باشند، برای من به سلامت و آرامش نزدیک‌تر است.

خوب، حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای مهدوی راد - دامت برکاتکم و اضافاتکم -

حضرت حجت الاسلام آقای مهدوی راد علی القاعده و لَوَازِ لِحَاظِ تَفْتُنٍ وَ تَصَادِفِ هِمَّ كَهَ بَاشِدِ بَا نَامِ هَایِی مَثَلِ اِبْرَاهِیْمِ مَوْصَلِی وَ اسْحَاقِ مَوْصَلِی وَ مُخَارقِ وَ عَلُوْیَه وَ مَعْبَدِ وَ ابْنِ شَرِیْحِ وَ طُوْیَسِ وَ عَرِیْضِ نَبَایِدِ اَشْنايِی دَاشْتَه بَاشِیْدِ (مگراز علیه خواهد هارون که البته به برکت قصیده شافیة ابوفراس - رضوان الله علیه - ، او را و عمویش ابراهیم را لایم می‌شناسید)، از این رو عرض می‌کنم مخارف که یکی از مهم‌ترین و مطبوع‌ترین موسیقی دانان و مَعْتَبَرانِ اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است که هم‌ردیف ابراهیم و اسحاق موصلی است و گاه برتر و بالاتر از آن دو که شهرت ادبی و شاعرانه آنها و رفعت مقامشان در موسیقی معلوم است، شناخته می‌شود. هر کس علاقه‌مند به احوال و آثار و شیرین‌خوانی‌های مخارق است به «الأغانی» ابی الفرج اصفهانی (مؤلف مقاتل الظالبيين) و مجلدات بیست و چند جلدی (چون در چاپ‌های متعدّد، آن عَدَد مجلدات مختلف است) مراجعه کند، خصوصاً به مجلد ۱۸ چاپ دارالثقافه که از ص ۲۵۳ تا ۲۸۸ به شرح حال او اختصاص دارد. مخارق اختصاص و وابستگی به هارون و مأمون و امین و معتصم عباسی دارد و بسیار در نزد هارون مقرب و محبوب بوده و در سفر و حضر در جمله همراهان او می‌بوده است و در حلقه نزدیکان هارون جای داشته است.

۴. مأمون و امین و شاید ابراهیم بن مهدی، عموی هارون.

مخارف که یکی از مهم‌ترین و مطبوع‌ترین موسیقی دانان و مَعْتَبَرانِ اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است که هم‌ردیف ابراهیم و اسحاق موصلی است و گاه برتر و بالاتر از آن دو که شهرت ادبی و شاعرانه آنها و رفعت مقامشان در موسیقی معلوم است، شناخته می‌شود. هر کس علاقه‌مند به احوال و آثار و شیرین‌خوانی‌های مخارق است به «الأغانی» ابی الفرج اصفهانی (مؤلف مقاتل الظالبيين) و مجلدات بیست و چند جلدی (چون در چاپ‌های متعدّد، آن عَدَد مجلدات مختلف است) مراجعه کند، خصوصاً به مجلد ۱۸ چاپ دارالثقافه که از ص ۲۵۳ تا ۲۸۸ به شرح حال او اختصاص دارد.

(عیون اخبار الرضا - علیه السلام - ، ص ۵۰ تا ۵۴ ، چاپ سنگی مرحوم نجم الدوله ، ۱۳۱۶ق . تنها کتابی که از کُتُب جدّ مرحوم ، آخوند ملاعلی اکبر شمس آبادی دامغانی ، در تملک من بنده است).

گرچه همان‌طور که در ابتدای این مطلب عرض کردم که مُرسَلات صدوق علیه السلام به اجماع فقهای متأخر از ایشان - رضوان الله علیهم أجمعین - در حکم مُستَدات است ، با این همه برای اطمینان خاطر خوانندگان فاضل مجله و شخص جناب آقای مهدوی راد - دامت بَرَکاتُها - عرض می‌کنم: همه رجال این روایت مورد توثیق اند و جلالت قدر بعضی از آنها مستغنی از تعریف است . اینک فهرست وار و با استفاده از «رجال شیخ طوسی علیه السلام» و «تنقیح المقال مامقانی علیه السلام» عرض می‌کنم:

علی بن عبدالله الوزّاق: ردیف ۸۳۷۷ ، تنقیح المقال

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکّتب . ردیف ۲۷۹۹

احمد بن زیاد بن جعفر ، تنقیح المقال ، ردیف ۳۶۵

حسین بن ابراهیم بن تانانه ، تنقیح المقال ، ۲۸۰۰

علی بن ابراهیم بن هاشم ، تنقیح المقال ، ۸۱۰۴ با تأکید: ثِقَّة فی الحدیث ، ثبت معتمد صحیح المذهب .

محمد بن علی ماجیلویه که از مشایخ حضرت صدوق است و مکرراً از او روایت می‌فرماید:

رجال طوسی ، ص ۴۹۱ ، تنقیح المقال ، ردیف ۱۱۱۳۸

محمد بن موسی بن المتوکل ، تنقیح المقال ، ردیف ۱۱۴۲۱

علی بن ابراهیم بن هاشم ، تنقیح المقال ، ردیف ۸۱۰۳

ابراهیم بن هاشم ، تنقیح المقال ، ردیف ۳۲۶

عثمان بن عیسی ، تنقیح المقال ، ردیف ۷۸۰۰ . رجال طوسی (رض) ، ص ۳۵۵ و ۳۸۰ . الله تعالی بحالهم أعلم .

به پایان رسید آنچه را که بر حسب تکلیف جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای محمد علی مهدوی راد - دامت بَرَکاتُها - به تحریر آن مکلف شده بودم و تبرکاً و تیمناً به نام مبارک حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام ، این چند صفحه اولین نوشته‌های این ضعیف ناچیز در ابتدای سال ۱۳۹۶ شمسی است .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین .

فقیر فانی احمد مهدوی دامغانی

دوم فروردین ۱۳۹۶

حالا برمی‌گردم به تتمه روایت حضرت صدوق علیه السلام:

... همین که مُخارق آوازه‌خوان چنین دید و شنید ، بسیار خشمگین شد و برخاست و به هارون گفت: یا امیرالمؤمنین من بنده در خدمت شما به مدینه آمده‌ام و بیشتر مدنیان از من توقع بخششی دارند و اگر از مدینه بروم و بر آنان وجهی نپردازم و چیزی میانشان تقسیم نکنم ، مرحمت و تفضل امیرالمؤمنین و توجه‌تان بر من و تقرب و محلّ و رتبه و منزلتم در امیرالمؤمنین بر آنان روشن نمی‌گردد . هارون فرمان داد که ده هزار دینار به مخارق بدهند . مخارق به عرض رساند که این مرحمتی برای پرداخت به اهل مدینه است ، ولی خودم نیز وامی برگردن دارم که باید آن را بگزارم . هارون امر کرد ده هزار دینار دیگر به او داده شود . دیگر بار مخارق عرض کرد: می‌خواهم دخترانم را شوهر دهم و برای تجهیزه آنان نیازمندم و هارون (برای سومین بار) ده هزار دینار دیگر به او داد و باز مخارق گفت: استدعایم این است که ملک معینی را عطا فرمایید تا عوایدش را صرف هزینه خود و آنان که هزینه‌شان برگردن من است نمایم . هارون فرمان داد تا زمین یا مزرعه‌ای را که سالی ده هزار دینار درآمد دارد به «اقطاع» به نام او ثبت کنند و اضافه کرد که آن سی هزار دینار فوراً به مُخارق پرداخت شود و چنین شد .

مُخارق که وجوه را دریافت کرد برخاست و فوراً به حضور حضرت موسی بن جعفر - علیهما السلام - شرفیاب شد و به عرض معظّم له رسانید که: «از رفتار این ملعون با شما و وجه ناچیزی را که به حضور مبارکتان پیشکش کرد آگاه شدم . چاره‌اندیشی کردم و سی هزار دینار نقد و سند اقطاع مستقلی که سالیانه ده هزار دینار درآمد دارد از او گرفتم . به خدای سوگند که نه به این سی هزار دینار و نه به آن مستقل نیازی ندارم و آن را جز برای تقدیم به حضرتتان نگرفتم و اینک این سی هزار دینار که پیشکش می‌کنم و به اَشهادِ شهود اقطاع را به شما وامی‌گزارم .

حضرت موسی بن جعفر به مخارق فرمودند: خدای بر تو در مالت برکت مرحمت فرماید و پاداش نیک به تو دهد . من کسی نیستم که دیناری از این وجوه بگیرم و یا اقطاع را بپذیرم و دل‌وابستگی و نیکوکاری تو را می‌پذیرم . برخیز و به نزد هارون برگرد و امید که همواره به راه راست بمانی ، دیگر در این

پایان روایت مفصل مُمتعی که بیشتر آن را ترجمه کردم و الحمد لله .